

سید حمید خداداد حسینی، از نزدیکان آیت الله رئیسی

پاداش خلوص و تواضع

معارف اهل بیت (ع) را به مردم یاد بدهم. دوسه ماه بعد حکم تولیت آستان قدس ایشان آمده بود که به حرم رفتم. وقت نماز رسیدم. به خودم گفتم بروم مسجد گوهرشاد نماز بخوانم. رفتم دیدم در محراب نشسته اند و منتظرند نماز به امامت ایشان برپا شود. نماز که تمام شد آقای رئیسی بالای منبر رفتند و چند آیه قرآن را برای مردم تفسیر کردند. وقتی ایشان بالای منبر شروع به صحبت کردند یاد حرفی که دوسه ماه پیش گفته بودند افتادم. به خودم گفتم چقدر زیبا خدا همه چیز را کنار هم می چیند. آقای رئیسی نیتش پاک و خالص بود. برای همین خدا در بهترین نقطه و بهترین مسجد به ایشان همان چیزی را اهدا کرد که می خواست. یعنی ایشان هم به آرزوی رسیدن رسیده بود و هم به مقام و مرتبه رسیده بود. خدا چنین عظمتی برای پسرعموی ما کنار گذاشته بود. آقای رئیسی متواضعانه چیزی از خدا خواست و به بهترین شکل هم به آرزوی رسیدن رسید. آن روز این موضوع به فکر رسید که هر قدر برای خدا تواضع کنی همان قدر خدا رفعت می دهد.

برای نماز بیدار می شدند. یاد می آید نماز شبشان ترک شده باشد. پسرعموی شهید ما آدمی منزوی نبود. اتفاقاً خیلی هم اجتماعی بود. همین روحیه تعامل با اقشار مختلف را که شما در این سال ها دیدید از همان نوجوانی داشت. یعنی از همان سال ها اهل معنویت، اخلاق مدار و اجتماعی بود. ایشان در محضر پدرمان تربیت شدند و ارتباطات اجتماعی پدر ما در روحیه ایشان تأثیر زیادی داشت. در همه این روزها چه وقتی خبر سقوط را شنیدیم و چه وقتی فهمیدیم به شهادت رسیده اند و چه حالا که در حرم مطهر رضوی آرام گرفته اند، خاطره ای در ذهنم می چرخد. یک روز دونفری قدم زنان به طرف حرم می رفتیم. آن موقع هنوز تولیت آستانه به ایشان داده نشده بود. در بین راه به من گفتند: اگر از قوه قضائیه بیایم بیرون، می روم در یک مسجد دورافتاده امام جماعت می شوم و احکام و معارف دین را به مردم آموزش می دهم. می خواهم همان جایگاه طلبگی را حفظ کنم. چیز دیگری هم نمی خواهم. مردم به مفسر و امام جماعت هم نیاز دارند. دلم می خواهد

محبوبه فرامرزی | ما با آقای رئیسی به نوعی برادر حساب می شویم. ایشان در پنج سالگی پدرشان را از دست داده بودند. وقتی سیزده ساله بودند برای تحصیل به منزل مادر قم آمدند. پدر ما آیت الله سید ناصر خداداد حسینی که عموی ایشان باشد کفالتشان را به عهده گرفت. من آن موقع کودکی دوساله بودم. آقای رئیسی تا درسشان تمام بشود در منزل ما بودند. برای همین به خوبی ایشان را می شناختم و از ویژگی های اخلاقی شان با جزئیات خبر دارم. پدرم با امام خمینی (ره) و خیلی از آیات عظام حشر و نشر داشتند. ایشان باعث شدند آقای رئیسی با هسته اصلی انقلاب آشنا شوند. انقلابیون بنام به منزل مارت آمد داشتند. به همین دلیل سید ابراهیم با جریان انقلاب به صورت عمیق مانوس شدند. همه بچگی من کنار ایشان گذشت. آقای رئیسی خیلی با محبت و مهربان بودند. من هم در همان سن و سال خیلی با ایشان انس گرفته بودم. بچه بودم. اما به خوبی در خاطر دارم که ایشان در همان نوجوانی خیلی زیاد قرآن تلاوت می کردند و نیمه شب



محسن اسلام زاده، مستند ساز

همگی کم آوردیم، به جز رئیس جمهور



برای استراحت پیدا نکرده بودیم. بنا بود ساعت ۴ صبح فردای آن روز هم راهی فرودگاه شویم و به سریلانکا برویم. برای همین وقتی حوالی ساعت ۲۲:۳۰ با خبر شدیم که آقای رئیسی با درخواست انجام گفت و گو با یک شبکه تلویزیونی پاکستانی موافقت کرده است. صدای همه مان درآمد. دیگر نایی برای ادامه کار نداشتیم. اما ایشان محکم پای برنامه ها بودند و باید این یکی هم انجام می شد. به یاد دارم وقتی به سریلانکا سفر کردیم، در میانه گفت و گو های دیپلماتیک، موقع اذان آقای رئیسی گفت که نماز را با مسلمانان اینجا که جمعیتی در اقلیت هستند، بخوانیم. ریزیبنی آقای رئیسی برایم جالب بود. به یکی از مساجد «کلمبو» در پایتخت سریلانکا رفتیم. شادی را در مردمی که با فرزندانشان به این مسجد آمده بودند، به وضوح می شد دید. صحبت های ایشان با مسلمانان، حول محور وحدت بود. دیدار که به پایان رسید، بارانی که شروع به باریدن کرد، برای مردم نشانه خوب و مبارکی بود. در لحظات آخر، شور و حرارت مردم با دست تکان دادن ها و لیخند های شوقشان برای آقای رئیسی و پاسخ متقابل و پرمحبت رئیس جمهور به آن ها را یک بار دیگر و پررنگ تر از قبل دیدم. می دانم که این دیدار و صحبت هایی که رد و بدل شد تا سالها بعد در ذهن اهالی و بچه هایشان می ماند. صحنه هایی که از همراهی چند روزه با رئیس جمهور دیدم، از خاطر من هم پاک نخواهد شد. جالب است که پس از شهادت حاج آقا رئیسی قبل از همه کشورها، حتی قبل از خودمان، پاکستان اعلام عزای عمومی کرد و همه خیابان های کلمبوه تصویر شهید رئیسی مزین شد.

برای مستند سازی در چند سفر داخلی و خارجی همراه شهید رئیسی بودم. آخرین سفرمان به همین ماه پیش برمی گردد. وقتی عازم پاکستان و سپس سریلانکا شدیم و برنامه سه روز سفر کاری ایشان را از نزدیک دیدم، از این همه پرکاری و سخت کوشی تعجب کردم. در این سه روز علاوه بر حضور در شهرهای بزرگ پاکستان مثل لاهور و کراچی، سفر به پایتخت و یک شهر جنوبی سریلانکا هم در برنامه ها دیده شده بود. نمی دانید برنامه های ملاقات و دیدارها چقدر چفت و چفت و پشت سرهم ردیف شده بود! در آن دوروزی که پاکستان بودیم، مسئولان زیادی از جمله نماینده های پارلمان، احزاب، نخبگان و تحلیلگران پاکستانی، علمای دینی، فعالان اقتصادی و... برای دیدار با رئیس جمهور ما به معنی واقعی صفت بسته بودند. این هاسوای اشتیاق مردم برای دیدن آقای رئیسی بود. به این دلیل که امکان تجمع بزرگ مردم می فراهم نشده بود، مردم مسیر تردد رئیس جمهور را شناسایی کرده و ساعت ها کنار خیابان ایستاده بودند تا ما از آنجا عبور کنیم و با دست تکان دادن، محبتشان را ابراز کنند. این ابراز محبت در لاهور و کراچی بیشتر به چشم آمد. تصاویر ایشان و پرچم ایران در خیابان ها نصب شده بود. در نگاه آن ها رئیس جمهور کشورمان یک قهرمان بود. چرا که ایران در عملیات وعده صادق پاسخی کوپنده به رژیم صهیونیستی داده بود. برنامه ها آن قدر فشرده بود که دیگر همه ما کم آورده بودیم. اما ایشان همچنان پرانرژی ادامه می داد. روز پایانی حضورمان در پاکستان، خیلی خسته کننده و نفس گیر بود. از طلوع آفتاب بیدار شده بودیم و کوچک ترین فرصتی